

برساخت اجتماعی عواطف منفی از جرائم منتسب به افغانستانی‌های مقیم شهر

شیراز، به سوی یک نظریه زمینهای

علی روحانی^۱

مسعود انبارلو^۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۹/۲۸

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۶/۰۵

چکیده

ایران در چند دهه گذشته، میزان تعداد زیادی از مهاجران افغانستانی بوده است. پژوهش‌های مختلف و تحلیل محتوای سخنان و مصاحبه‌های مسئولان و خبرهای مختلف اجتماعی نشان می‌دهد که در میان گروهی از مردم و مسئولان، احساسات منفی به افغانستانی‌ها وجود دارد و آن‌ها افغانستانی‌ها را مسئول جرائم رخ داده می‌دانند. به همین جهت هدف پژوهش حاضر، تبیین چگونگی برساخت این عواطف منفی است. در این مسیر، با استفاده از روش کیفی و نظریه زمینهای، به وسیله نمونه‌گیری نظری، مصاحبه‌هایی عمیق با گروهی از شهروندان شهر شیراز- که عواطف منفی به افغانستانی‌ها داشتند- انجام شد و داده‌ها به شیوه کدگذاری باز، محوری و گزینشی تحلیل شدند. یافته‌ها در مجموع شامل ۲۳ مقوله اصلی، ۵۴ مقوله فرعی و ۲۸۹ مفهوم شدند. به‌طور کلی، این مقوله‌ها در قالب یک مقوله هسته نهایی با عنوان «برساخت فویبای تجاوز و حمله» ارائه شدند. در این روند، فرایندهای اجتماعی که به شکل‌گیری عواطف منفی در مشارکت‌کنندگان منجر شده بود، واکاوی و به‌صورت روایت پژوهانه معرفی شدند. همچنین مدلی پارادایمی بر همین اساس ترسیم شد و نظریه کوچک‌مقیاس و تجربی^۳ از نحوه شکل‌گیری عواطف منفی از جرائم منتسب به افغانستانی‌ها ارائه شد.

واژه‌های کلیدی: افغانستانی‌های مقیم شیراز، جرم، عواطف منفی، مهاجرت، نظریه زمینهای.

۱. عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه یزد (نویسنده مسئول)، aliruhani@yazd.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت توسعه پایدار روستایی دانشگاه تهران، masoud.anbarlo@ut.ac.ir

مقدمه و طرح مسئله

دنیای اجتماعی، پر از عواطف متعدد، مکمل، متناقض و متضاد با یکدیگر است. عواطفی مانند غم، شادی، ترس، اشتیاق، کینه، عشق، تنفر^۱ و... در تمامی جوانب زندگی انسان‌ها وجود دارد. اندوهی که یک ملت از باخت تیم ملی ورزشی‌شان تجربه می‌کنند، ترسی که از احتمال وقوع جنگ در میان آن‌ها شایع می‌شود، کینه‌ای که از متجاوز به دل می‌گیرند، عشقی که به معشوقشان روا می‌دارند، اشتیاقی که برای ازدواج دارند، نفرتی که سبب اسیدپاشی می‌شود، نمونه‌های متعددی هستند که اهمیت عاطفه را در دنیای اجتماعی نشان می‌دهند؛ تا جایی که جامعه‌شناسی بازاندیشانه^۲ امروزی، ردپای عواطف را در عقلانی‌ترین حوزه‌های زندگی بشری، یعنی دنیای علم و تولید محصولات علمی نیز پیگیری می‌کند. در واقع، جامعه‌شناسی بازاندیشانه، امروزه بر نقش تعامل‌های روزمره، جامعه‌پذیری علمی، موقعیت زمانی، بستر جامعه، زندگی شخصی، ازدواج، فرزندآوری و... در تولید و تغییر محصولات علمی تأکید می‌ورزد (ماتر و دویت، ۲۰۰۳: ۴۱۸-۴۱۹).

در جامعه ایران، عواطف به‌طور کلی و تنظیم عواطف^۳ به‌طور ویژه، از موقعیت‌ها و ساختارهای اجتماعی تأثیر می‌پذیرند و این مسئله، سابقه تاریخی گسترده‌ای دارد. یکی از نمونه‌های تنفر ایرانیان، از مهاجمانی بوده است که در سرتاسر تاریخ، به حمله به ایران و تخریب و غارت آن پرداخته‌اند. از جمله نمونه‌های بارز آن نیز حمله عرب، ترک‌ها و مغولان به ایران بوده است. عواطف شکل‌گرفته در مردم، به‌واسطه این حمله و هجوم آن‌ها، حتی امروزه نیز بسیار فراگیر و شایع است. چنین ساختار و تاریخی که در آن، ۱۲۰۰ جنگ ثبت‌شده انجام شده است (پیران، ۱۳۸۵: ۲۸-۴۱)، از مردم ایران، چهره‌ای عاطفی، محافظه‌کار و خشمگین ساخته است (گالوپ، ۲۰۱۵).

براساس جدیدترین نظرسنجی جهانی صورت‌گرفته توسط مؤسسه گالوپ که در ۲۸ آگوست ۲۰۱۵ (۶ شهریور ۱۳۹۴) منتشر شد، ایران کشوری عاطفی محسوب می‌شود و گرایش این عواطف منفی است. این نتایج نشانگر آن است که عواطف منفی، امروزه در ایران بسیار رواج دارد. چنین فضایی، کنش‌های متقابل اجتماعی را تحریف می‌کند و روابط اجتماعی را جهت‌دار و منفی

۱. Hatred

۲. Reflexive Sociology

۳. Emotion Regulation

می‌سازد. در واقع، این وضعیت اجازه شکل‌گیری فهم و درک متقابل را از افراد سلب و آن‌ها را از کنش‌های متقابل پیوسته و عمیق دور می‌کند. به بیان دیگر، چنین فضایی، کنش ارتباطی را تقریباً از بین می‌برد و به جای فهم مشترک و گفت‌وگوی پایدار، فهم متضاد و درگیری و تضادی پایدار به وجود می‌آورد.

در چنین وضعیتی که مردم ایران سطح بالایی از عواطف منفی را تجربه می‌کنند و سطوح گسترده‌تری از درگیری‌های بین‌فردی (روابط شخصی و خانوادگی، دوستانه و...)، درگیری‌های نهادی (درگیری‌ها و تضادهای محله‌ای، مذهبی، دانشگاهی، صنفی و...)، کشوری (قومیتی، منطقه‌ای، مرکز-پیرامونی، زبانی و...) و جهانی (مذهبی، ایدئولوژیک، سیاسی و...) را تجربه می‌کنند، گروهی از مهاجران از کشور افغانستان به ایران وارد شده‌اند. این مهاجران، به دلیل جنگ شوروی با افغانستان، جنگ‌های داخلی متعاقب آن و بروز قحطی و آوارگی به ایران پناهنده شده‌اند. این مهاجرت‌ها در وسعت زیادی رخ داده است و طی آن، حدود سه میلیون افغانستانی وارد ایران شده‌اند (صادقی، ۱۳۸۶). بسیاری از آن‌ها طی سه دهه گذشته در ایران ساکن شده‌اند و مشغول کار و زندگی در ایران هستند. حضور آن‌ها در جامعه ایران، درگیری‌ها و تضادهای زیادی را بین آن‌ها و ایرانی‌ها به وجود آورده است. به‌طور کلی، می‌توان نتیجه گرفت که ورود و حضور بی‌برنامه سه میلیون افغانستانی در کشور، مردم را با درگیری‌های ذهنی و عینی‌ای مواجه ساخته است (برای مثال، درگیری‌های پراکنده در شهرهای یزد، قزوین، ورامین، مشهد و...)؛ به‌طوری‌که بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی، اقتصادی و امنیتی زندگی خود را به وجود افغانستانی‌ها پیوند می‌زنند و سیاست‌های دولتی نیز افغانستانی‌ها را به‌مثابه مشکلی بزرگ برای کشور معرفی می‌کنند؛ برای مثال، می‌توان از مسائل و درگیری‌های گسترده در اردوگاه سنگ سفید، پارک صفا اصفهان و... نام برد. در این میان، شهروندان نسبت به افغانستانی‌ها اغلب عواطف منفی از خود بروز می‌دهند. بروز عواطف منفی در دنیای واقعی و مجازی، گاهی به‌صورت عینی ظاهر می‌شود. به‌عبارت دیگر، شکل‌گیری عواطف ایرانیان نسبت به افغانستانی‌ها بیشتر منفی است.

تحقیقات اکتشافی محققان، این روند را در شهر شیراز نشان می‌دهد. در واقع، جامعه پژوهش حاضر که شهر شیراز است، بیش از سیصد هزار افغانستانی دارد که اغلب در محله‌های پایین شهر، مانند آستانه، دروازه اصفهان، شیخ‌علی‌چوپان، سهره احمدی، گودرعبون، ده پیاله و... زندگی می‌کنند. در این میان، مصاحبه‌های اولیه محققان با ساکنان این مناطق، بیانگر نارضایتی آن‌ها از حضور افغانستانی‌هاست. مصاحبه با کارمندان و مدیران هتل، کارکنان و مدیران مهدکودک و مدارس،

راسته‌های مختلف بازار، مردم عادی، اغذیه‌فروشی‌ها و... به‌طور قالب نشان از نارضایتی آن‌ها دارد، اما در این میان، محققان برای بررسی دقیق علمی تلاش کردند اطلاعات اکتشافی دقیق‌تری از بستر جامعه مورد پژوهش کسب کنند. درواقع، محققان با استفاده از یک تحقیق پیمایشی اکتشافی، عواطف شهروندان شهر شیراز را نسبت به افغانستانی‌ها بررسی کردند. نتایج این مطالعه نشان داد که حدود ۷۰ درصد از شهروندان، عاطفه اجتماعی منفی زیادی نسبت به افغانستانی‌ها دارند و عاطفه اجتماعی منفی تنها حدود ۲ درصد از شهروندان به افغانستانی‌ها اندک است.

هدف پژوهش حاضر کاوش فرایندهای اجتماعی چگونگی شکل‌گیری عواطف منفی از جرائم منتسب به مهاجران افغانستانی مقیم شهر شیراز است و به این سؤال اساسی پاسخ می‌گوید که عواطف منفی شهروندان شهر شیراز نسبت به جرائم منتسب به افغانستانی‌ها از دریچه کدام فرایندهای اجتماعی برساخت می‌شود.

چارچوب مفهومی

پارادایم پژوهش حاضر، بر مبنای رویکرد تفسیری است. رویکرد تفسیری بر خلاقیت، فعال‌بودن، سازندگی، سیالیت واقعیت، قابلیت ساخت معنا و قابلیت ساخت و تغییر محیط توسط انسان و به‌طورکلی بر «انسان کنشگر فعال معنا ساز» تمرکز دارد (پتن، ۲۰۰۱؛ کرسول، ۲۰۰۷؛ نیومن، ۲۰۰۶). در نتیجه، انسانی که فعال و کنشگر است و توان ساخت معنا را دارد، می‌تواند ساختارها را شکل دهد. درواقع، ساختارها بدون حضور کنشگر معنایی ندارند. به‌عبارت دیگر، این کنشگر است که ساختارها را می‌سازد. واقعیت مدام در حال تولید و «شدن» است و واقعیت یکسان، فراگیر و جهان‌شمولی، احتمال وجود پیدا نمی‌کند. درواقع، با واقعیت‌هایی چندگانه مواجه هستیم و نه با واقعیتی یکسان. حال سؤال مطرح در این زمینه این خواهد بود که با چنین رویکردی، شناخت علمی چگونه حاصل می‌شود.

در رویکرد تفسیری، پژوهش علمی درصدد فهم معنای کنش‌های متقابل معنادار افراد است. بر این اساس، دانش در کنش‌های هرروزه افراد وجود دارد و درواقع، معرفت و دانش، چیزی فراتر از کنش‌های متقابل افراد و زندگی روزمره آن‌ها نیست؛ بنابراین، دانش عامیانه (معرفت عامیانه)، منبع اصلی برای پژوهش به‌شمار می‌رود و روش‌های علمی باید بر این منابع استوار باشند. براساس این پیش‌فرض، دانش و معرفت به‌وسیله دانشمندان و نخبگان تولید نمی‌شود؛ بلکه از سوی همه مردم، به‌طور مداوم و پیوسته در حال تولید شدن است (کرسول، ۲۰۰۷؛ ترنر، ۲۰۰۳).

درواقع، دانش در کنش/واکنش روازنه مشارکت‌کنندگان با افغانستانی‌ها شکل می‌گیرد و محققان سعی در کشف چگونگی شکل‌گیری این فرایند دارند. بدین ترتیب، پژوهشگران در پی کشف معانی نهفته در کنش‌های روازنه کنشگران هستند و معتقدند که آن‌ها به‌طور مداوم و پیوسته واقعیت‌های اجتماعی (عواطف منفی) را تولید و بازتولید می‌کنند و تغییر می‌دهند. در چنین فضایی، افراد به‌طور روزافزون و مداوم، عواطف خود را نسبت به افغانستانی‌ها می‌سازند و تغییر می‌دهند. در نتیجه، نگاه محقق به کنشگران تحقیق، ماهیت واقعیت، دنیای اجتماعی و... همراه با فعالیت، پویایی، ساخت‌وساز معنا و کنشگری بوده است.

البته در این مسیر، از راهنمایی پژوهش‌های پیشین نیز استفاده شد، مانند میرزایی و همکاران (۱۳۹۳)، شاه‌احمدی و همکاران (۱۳۹۳)، جهان‌تیغ (۱۳۹۳)، نامداری علی‌آبادی (۱۳۹۲)، یوسفی و همکاران (۱۳۹۲)، زاهدی اصل و طارزادی (۱۳۹۲)، مؤمن هروی و همکاران (۱۳۹۲)، موسوی (۱۳۹۱)، سپهردوست (۱۳۹۱)، کیان‌پور (۱۳۹۱)، زند رضوی و رحیمی پورانارکی (۱۳۹۰)، خدابخشی کولایی و همکاران (۱۳۹۰)، دهقان هامانی (۱۳۹۰) و بسیاری دیگر که در ایران انجام شده‌اند. از میان پژوهشگران خارجی نیز می‌توان عباسی شوازی و همکاران (۲۰۱۵)، یوو و کوو (۲۰۱۴)، بیلی (۲۰۱۴)، ورولیت و همکاران (۲۰۱۴)، راج (۲۰۱۱)، داو (۲۰۱۱)، راس^۱ (۲۰۱۰)، ستانسکی (۲۰۰۹)، رز شریف (۲۰۰۶)، لپسون و امیدیان (۱۹۹۷) و بسیاری دیگر نام برد.

روش‌شناسی پژوهش

پارادایم این پژوهش تفسیری، رویکرد آن کیفی و روش آن نظریه‌زمینه‌ای است. نمونه‌گیری پژوهش حاضر، به‌صورت هدفمند^۲ انجام گرفته است. در این راستا، نمونه‌هایی از گروه‌های متفاوت اجتماعی، از محله‌هایی که بیشترین تعداد افغانستانی را داشتند، انتخاب شدند. همچنین با افرادی مصاحبه شد که به‌طور مستمر در کنش متقابل با افغانستانی‌ها قرار داشته باشند و عواطف منفی بالایی را تجربه کرده باشند. همچنین فرایند جمع‌آوری داده‌ها با استفاده از تکنیک مصاحبه‌های عمیق و نیمه‌عمیق، تا رسیدن به اشباع نظری براساس نمونه‌گیری نظری^۳ در سایر مناطق نیز ادامه یافت و در این مسیر، با ۲۲ نفر از مشارکت‌کنندگان مصاحبه‌هایی انجام شد. به‌طور

۱. Ross

۲. Purposive Sampling

۳. Theoretical Sampling

میانگین، مصاحبه با هر مشارکت‌کننده، ۷۵ دقیقه به طول انجامید. سپس مصاحبه‌های ضبط‌شده به متن تبدیل شدند. شایان ذکر است که فرایند جمع‌آوری داده‌ها، همراه با تحلیل داده‌ها پیش رفت. در فرایند تحلیل داده‌ها، از تحلیل خط‌به‌خط^۱ برای کدگذاری باز^۲ استفاده شد و همراه با توسعه مفاهیم و مقوله‌ها، کدگذاری محوری^۳ و گزینشی^۴ به کار رفت. قابلیت اعتماد^۵ یافته‌ها به وسیله روش‌های ۱. مشارکت طولانی^۶ و مشاهده مداوم در میدان تحقیق، ۲. مثلث‌بندی^۷، ۳. بررسی همکاران^۸، ۴. تشریح کلیشه‌های ذهنی و پیش‌داوری‌های محققان، ۵. تأیید مشارکت‌کنندگان^۹، ۶. توصیف غنی و ۷. ممیزی خارجی^{۱۰} تأیید شد. تأیید اتکاپذیری^{۱۱} تحقیق نیز با رعایت اصول و نکات مصاحبه، ثبت رخدادهای کامل، پیاده‌سازی دقیق و... انجام گرفت.

یافته‌ها

یافته‌های این پژوهش، فرایندهای اجتماعی چگونگی شکل‌گیری عواطف منفی مشارکت‌کنندگان از جرائم منتسب به افغانستانی‌ها را نشان می‌دهد که در قالب مقوله هسته زیر ارائه می‌شود.

برساخته‌شدن هراس از تجاوز و حمله

در مجموع، ۲۳ مقوله اصلی از ۵۴ مقوله فرعی و ۲۸۹ مفهوم استخراج شدند. هسته این پژوهش به گونه‌ای طراحی شد که فویبای تجاوز و حمله را در تمامی جهات پوشش دهد و از جامعیت کافی برخوردار باشد. برای تشریح جریان فرایندهای رخ داده، چگونگی برساخته‌شدن فویبای تجاوز و حمله توضیح داده می‌شود.

-
۱. Line-by-Line
 ۲. Open Coding
 ۳. Axial Coding
 ۴. Selective Coding
 ۵. Credibility or Trustworthiness
 ۶. Prolonged Engagement
 ۷. Triangulation
 ۸. Peer Review
 ۹. Member Checking
 ۱۰. External Audit
 ۱۱. Dependability

مشارکت‌کنندگان تحقیق جوان و دارای تحصیلات بالا بوده‌اند و به همین دلیل، مصرف رسانه‌ای آن‌ها بسیار بالاست. آن‌ها با مطالعه اخبار و حوادث به صورت مداوم، «ترس از جرم» و احساس خطر بیشتری را تجربه کرده‌اند. آن‌ها در بستری زندگی کرده‌اند که به طور سنتی و تاریخی افغانستان‌هراسی در آن رواج داشته است. آن‌ها به طور پیوسته از خاطرات کودکی خود گفته‌اند که والدین آن‌ها، افغانستانی‌ها را به عنوان افرادی خطرناک توصیف می‌کردند. به بیان دیگر، والدین، اطرافیان و گروه‌های مرجع مشارکت‌کنندگان، همیشه آن‌ها را از حضور وجود افغانستانی‌ها ترسانده‌اند و این فوبیا همیشه با آن‌ها همراه بوده است. بدین ترتیب، اجتماعی که آن‌ها در آن جامعه‌پذیر شده‌اند، اجتماعی افغانستانی‌هراس بوده است و هم‌نشینی با افغانستانی‌ها را همیشه نهي می‌کرده است؛ برای مثال، «معصومه» به جامعه‌پذیری منفی والدینش اشاره می‌کند: «من یادمه بچگی هروقت شیطنت می‌کردم، مامانم همیشه می‌گفت دستمو ول نکن افغانیا ندزدنت! یعنی از بچگی این فکرو انداختن تو سرمون.»

دلیل اجتماعات افغانستانی‌هراس را باید تا حدی در حافظه جمعی منفی آن‌ها جست‌وجو کرد؛ زیرا ارزیابی‌های شناختی مشارکت‌کنندگان از افغانستانی‌ها، نه تنها براساس وضعیت نامناسب اجتماعی و اقتصادی آن‌ها در بدو ورود به ایران بوده، بلکه سابقه تاریخی حمله به ایران نیز تأثیرگذار بوده است. به همین دلیل، آن‌ها افغانستانی‌ها را افرادی خشن، جنگجو، مردسالار و... می‌دانند که کینه‌ای تاریخی نیز از ایرانی‌ها دارند؛ برای نمونه، «امید» به دشمنی تاریخی افغانستانی‌ها با ایرانی‌ها اشاره می‌کند: «به خاطر دشمنی شونم هست. دشمنی شون نسبت به ایرانی‌ها، حتی تو تاریخ هم بوده که به ایران حمله کردن و به چقدر ایرانی هم تجاوز کردن. این دیگه مشخصه. سندشم هست. تو تاریخ هم هست.»

در این میان، مشارکت‌کنندگان، ارزیابی‌های شناختی مختلفی از افغانستانی‌ها داشته‌اند. آن‌ها در اولین قدم، افغانستانی‌ها را «افراد مجرد» می‌دانند یا کسانی که در خانه‌های مجردی به دور از همسر و با نفرت زیاد، زندگی مجردی دارند. به نظر آن‌ها، چنین وضعیتی نیروی جنسی مردان افغانستانی را ارضانگشته باقی می‌گذارد. در نتیجه، درمقابل فشار طبیعی نیروی جنسی نمی‌توانند مقاومت کنند و برای ارضای نیازهای جنسی خود تجاوز می‌کنند. مشارکت‌کنندگان معتقدند که افغانستانی‌ها نه تنها در خفا تجاوزهای وحشیانه‌ای انجام می‌دهند، بلکه موقعیت خود را تغییر می‌دهند و با اعتمادبه‌نفس بالا، حس حق‌به‌جانبی و... آزارهای کلامی و غیرکلامی زیادی را مرتکب می‌شوند. به بیان دیگر، افغانستانی‌ها با دوری از راهبردهای تدافعی، راهبردهای تهاجمی را

برگزیده‌اند و به‌دفعات به ایرانی‌ها بی‌حرمتی‌های زبانی و عملی کرده‌اند؛ برای مثال، «جواد» در تأیید مطالب تشریح‌شده، دربارهٔ زندگی مجردی و افزایش میل جنسی افغانستانی‌ها و در نتیجه آن، تجاوز به ایرانی‌ها سخن می‌گوید: «اونا میان داخل کشور ما، اکثراً مجرد میان. وقتی مجرد میان تمایل جنسی شون بالا می‌ره و نیاز دارن به یه جنس مخالف، و این باعث می‌شه که تجاوز کنن.»

مشارکت‌کنندگان به‌دفعات کلیپ‌ها و فیلم‌هایی دیده‌اند که در آن‌ها، افغانستانی‌ها به ایرانی‌ها تجاوز می‌کنند. این کلیپ‌ها به‌طور معمول تجاوز گروهی افغانستانی‌ها به دختران ایرانی را نشان می‌دهند. معروف‌ترین کلیپ در این میان، کلیپی است که در آن، گروهی از افغانستانی‌ها به یک دختر ایرانی - که به‌نظر می‌رسد با آن‌ها رابطهٔ خوبی دارد و ابتدا برای آنان می‌رقصد - در ساختمانی نیمه‌خرابه تجاوز می‌کنند. در هر موقعیتی که آن‌ها یک افغانستانی می‌بینند، این تصاویر به شکل گسترده‌ای در ذهنشان بازمی‌ماند و می‌شود و ذهنیت آن‌ها به‌طور کلی با این تصاویر ساخته شده است. به بیان دیگر، تجاوز و تجاوزگری در ذهن آنان به‌طور آشکاری برساخته شده است. در این میان، اجتماع افغانستانی‌ها را آن‌ها روایت‌های فراوانی نیز در این زمینه منتشر می‌کنند و به‌طور پیوسته از تجاوزها و فعالیت‌های افغانستانی‌ها روایت می‌کنند. این روایت‌ها همچنین برساخت رسانه‌ای تجاوز و افغانستانی‌ها را تقویت می‌کنند. به‌هرحال، مشارکت‌کنندگان معتقدند که افغانستانی‌ها به‌دفعات تجاوز می‌کنند. آن‌ها یکی از دلایل این مسئله را در چرخهٔ جرم و تجاوز می‌دانند. از دیدگاه آن‌ها، افغانستانی‌ها با ورود غیرقانونی و حضور غیرقانونی، هیچ نشانه و هویتی از خود به‌جا نمی‌گذارند و به همین دلیل دسترسی به آن‌ها بسیار دشوار می‌شود. در واقع، فرهنگ و سبک زندگی مجرمانه آن‌ها در چنین شرایطی بازتولید می‌شود؛ زیرا آن‌ها بعد از ارتکاب جرم، نه تنها دسترس‌پذیر نیستند، بلکه می‌توانند به‌سادگی به کشور خود یا سایر کشورها بگریزند؛ برای مثال، «زهر» معتقد است که افغانستانی‌ها به‌دلیل نداشتن هویت رسمی در ایران و نیز نداشتن توانایی خروج سریع و غیرقانونی از کشور، به‌طور معمول مرتکب دزدی می‌شوند و از کشور خارج می‌شوند: «بیشتر بحث دزدی بوده و اینکه چون هیچ چیز پیگیری‌ای هم ندارن، یعنی اینجا خانواده‌ای ندارن یا قابل پیگیری نیست.»

به نظر مشارکت‌کنندگان، حتی آن‌هایی نیز که به‌صورت قانونی با زنان ایرانی ازدواج می‌کنند، تعهد و پایبندی چندانی به آن‌ها ندارند و زنان ایرانی را کالای جنسی می‌دانند. در واقع، به اعتقاد آنان، افغانستانی‌ها زنان ایرانی را به‌عنوان کالای جنسی خرید و فروش می‌کنند و از آن‌ها به روش‌های مختلف سوءاستفاده می‌کنند و در نهایت، همان‌طور که ذکر شد، از کشور خارج می‌شوند؛

برای مثال، «کوثر» به صورت سربسته این گونه مطرح می‌کند: «من توی روزنامه خوندم که دو تا برادر افغانی یه دونه خانوم دارن؛ یعنی دوتاشون همسرشون یه دختر بوده، بعد همین دیگه!» در این میان، مشارکت‌کنندگان ترس عجیبی از تجاوزهای گروهی دارند. آن‌ها با شنیدن روایت‌های تجاوز، فیلم‌ها و کلیپ‌های تجاوز گروهی و ارزیابی‌های شناختی‌شان از آن‌ها، همیشه این ترس را دارند که به آن‌ها تجاوز شود. در این میان، سرمایه اجتماعی منفی درون‌گروهی افغانستانی‌ها مزیدی بر این علت شده است؛ زیرا مشارکت‌کنندگان فکر می‌کنند که افغانستانی‌ها به طور هماهنگ و گروهی فعالیت‌های سازمان‌یافته منفی علیه ایرانی‌ها انجام می‌دهند. به نظر مشارکت‌کنندگان، افغانستانی‌ها شبکه‌های درون‌گروهی بسیار قوی دارند و همیشه از یکدیگر حمایت می‌کنند؛ برای مثال، «کوروش» در تبیین این فرایند، به سرمایه اجتماعی درون‌گروهی منفی بالای آن‌ها اشاره می‌کند: «الان مثلاً جرئت داره یه ایرانی بیاد یه جنایتی در حق یه افغانی انجام بده؟ آگه یه ایرانی بیاد یه جنایتی انجام بده، می‌شن ۳۰ تا، ۴۰ تا، ۵۰ تا، میان می‌کشنش، ترورش می‌کنن، هزار تا بلا سرش درمیارن می‌رن. هیشکی هم نمی‌دونه کجاست. نه نیروی انتظامی می‌تونه اینا رو گیر بندازه، نه چیزی؛ چون که می‌کنن و می‌رن.»

درواقع، آن‌ها معتقدند که افغانستانی‌ها حتی اگر زیر فشار هم باشند و شرایط مناسبی نیز نداشته باشند، همچنان به فعالیت‌های مجرمانه سازمان‌یافته‌شان ادامه می‌دهند. همین مسئله، آن‌ها را به این نتیجه رسانده است که همه افغانستانی‌ها را به یک چشم ببینند. درواقع، فعالیت‌های سازمان‌یافته مجرمانه افغانستانی‌ها و برقراری شباهت بین چهره و لباس‌های افغانستانی‌ها و داعشی‌ها سبب شده است که مشارکت‌کنندگان، تمامی افغانستانی‌ها را به‌عنوان یک مجرم و متجاوز شناسایی کنند؛ برای مثال، «افسانه» چهره افغانستانی‌ها را مانند داعشی‌ها می‌داند: «الان مثلاً قیافه داعشیا به افغانیا خیلی شبیه به خاطر کاراشون وقتی نگاهشون می‌کنم. آدم می‌ترسه.»

اما ذکر این نکته لازم است که تقریباً بیشتر مشارکت‌کنندگان، در نزدیکی خود تجربه‌ای از تجاوز یا فعالیت‌های مجرمانه سازمان‌یافته افغانستانی‌ها نداشته‌اند؛ برای مثال، «سمیرا» می‌گوید که هیچ تجربه عینی، مشخص و دقیقی در اطرافیان خود نداشته است: «نه، تجربه عینی نه. نه راستش از افغانیا نداشتم، نه انقد که از ایرانیا داشتم! نه نداشتم. حداقل «من» نداشتم، یادم نمیاد!»

در این مسیر، مشارکت‌کنندگان به‌طور کلی معتقدند که نهادهای نظارتی و حاکمیتی، محافظت کافی از ایرانی‌ها انجام نمی‌دهند. به نظر آن‌ها، علاوه بر قوانین ناکارآمد و ناقص کشور، قوانین موجود نیز به‌درستی علیه افغانستانی‌های متجاوز و مجرم اجرا نمی‌شود و برخورد با افغانستانی‌ها به‌صورت

حداقلی هم نیست. این روند، با محدودیت قوانین داخلی و قوانین بین‌الملل تشدید و تقویت می‌شود و به همین دلیل، افغانستانی‌ها به‌سادگی اعمال مجرمانه و متجاوزانه خود را ادامه می‌دهند؛ برای مثال، «کیمیا» به مشکلات و محدودیت‌های بین‌المللی اشاره می‌کند: «ایران نمی‌تونه با اینا هیچ کاری بکنه. اگر هم بتونه بگیردشون، چون تابع ایران نیستن، می‌تونه تحویل پلیس بین‌الملل بده که مثلاً حالا اونجا هم عفو می‌خوره، بخشش می‌خوره.»

به‌هر ترتیب، مشارکت‌کنندگان وقتی که می‌بینند نهادهای نظارتی و حاکمیتی، مقابله‌ای اساسی با فعالیت‌های مجرمانه افغانستانی‌ها نمی‌کنند، سعی می‌کنند در شبکه‌های درون‌گروهی خود با افغانستانی‌ها مقابله کنند. آن‌ها گفت‌وگوها و بحث‌های افغانستانی‌هراسانه و افغانستانی‌ستیزانه را در پیش می‌گیرند و به‌طور پیوسته به دوستان، آشنایان و اطرافیان خود درباره خطرهای حضور و وجود افغانستانی‌ها در ایران توضیح می‌دهند، اما آن‌ها اجتماع ایرانی‌ها را نیز در به‌وجود آمدن فعالیت‌های مجرمانه افغانستانی‌ها مقصر می‌دانند. به نظر آنان، اعتماد به افغانستانی‌ها کاری نادرست است و کسانی که افغانستانی‌ها به آن‌ها تجاوز کرده‌اند، اعتماد بیهوده و نادرستی به افغانستانی‌ها داشته‌اند. در این راستا، آن‌ها گروه‌های مرجع را نیز مقصر می‌پندارند و معتقدند که تأکید بیش‌ازحد بر حقوق بشر سبب می‌شود که افغانستانی‌ها اعمال مجرمانه خود را گسترش دهند؛ برای مثال، «مریم» در سرزنش قربانیان تجاوز افغانستانی‌ها این‌گونه توضیح می‌دهد: «اونایی که تحت تجاوز اینا قرار می‌گیرن، واقعاً رو چه حسابی به اینا اطمینان می‌کنن؟! باهاشون حرف می‌زنن، هم صحبت شون می‌شن، تو این مسیرا می‌رن، نهایتش به تجاوز ختم می‌شه!»

اما در این میان، جریانی مغایر با کل فرایند برساخت تجاوز و حمله اتفاق می‌افتد. چنانکه توضیح داده شد، مشارکت‌کنندگان به‌شدت از رسانه‌های افغانستانی‌ستیز، روایت‌های افغانستانی‌ستیز، تاریخ افغانستانی‌ستیز و... تأثیر می‌پذیرند و ذهنیت آن‌ها از افغانستانی‌ها، برساخت این عوامل اجتماعی است، اما همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، آن‌ها به‌صورت فردی فعالیت‌های مجرمانه یا دزدی و تجاوزی از افغانستانی‌ها مشاهده نکرده‌اند و تجربه‌ای از این مسئله ندارند. این مسئله سبب می‌شود که گروهی از مشارکت‌کنندگان (به‌ویژه دختران) در پیش‌فرض‌های خود تجدیدنظر کنند و به‌دنبال بررسی علت عواطف منفی خود نسبت به افغانستانی‌ها باشند. بدین‌ترتیب، آن‌ها با یادآوری این نکته که آن‌ها موردی منفی از افغانستانی‌ها ندیده‌اند، به این نتیجه می‌رسند که عواطف منفی آن‌ها، بیش‌ازحد نادرست و غیرمنصفانه بوده است. به باور آنان، عواطف منفی آن‌ها نتیجه نژادپرستی آن‌هاست. به همین سبب، سعی می‌کنند نگرش خود را به افغانستانی‌ها

تغییر دهند؛ برای مثال، «بنفشه» به احساسات شدید منفی خود اشاره می‌کند و می‌گوید که از این احساسات شدید منفی ناراحت می‌شود و سعی می‌کند بر آن غلبه یابد: «هرچند خودم خیلی ناراحت می‌شم. می‌گم این یه جور نژادپرستیه، مثل نگاهی که آمریکایی‌ها به سیاه‌پوستا داشتن. وقتی که رد می‌شم از کنارشون، می‌بنیم خب کاری به کارم ندارن و اینا و دیگه چند دقیقه بعد احساس آرامش پیدا می‌کنم و احساس می‌کنم بهشون اعتماد پیدا کردم؛ مثلاً می‌گم دید منفی که من بهشون دارم خیلی دیگه شدید، خیلی دیگه بد دارم بهشون نگاه می‌کنم، انقد هم آدمای بدی نیستن.»

اما در اولین مواجهه آنان با واقعیت و مشاهده افغانستانی‌ها از نزدیک، دوباره احساسات منفی بازمی‌گردند و اعتمادزایی آنان با شکست مواجه می‌شود. در واقع، موقعیت مواجهه سبب می‌شود دوباره به پیش‌فرض‌های سابق خود از افغانستانی‌ها برگردند و آن‌ها را ملاک ارزیابی‌های شناختی‌شان قرار دهند. به دنبال این مسئله، آن‌ها تنها سعی می‌کنند شرایط به وجود آمده را کنترل و با مدیریت عواطف خود، شرایط را تحمل کنند؛ هرچند در این مسیر، فشارهای عاطفی زیادی را تحمل می‌کنند.

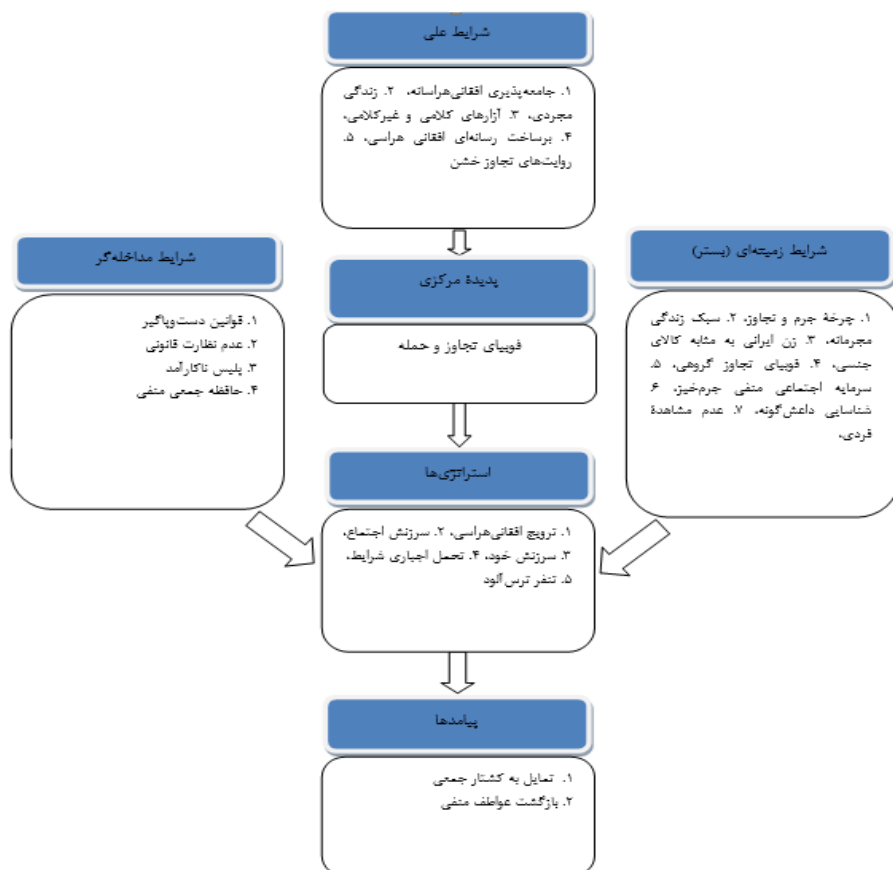
البته آن‌ها در مواجهه با موقعیت یا مشاهده کلیپ‌هایی از فعالیت مجرمانه افغانستانی‌ها، عواطفی بسیار منفی را تجربه می‌کنند؛ به گونه‌ای که از تمامی افغانستانی‌ها تنفر می‌یابند. البته تنفر آن‌ها با ترس همراه است؛ زیرا همیشه این احتمال را می‌دهند که روزی آنان نیز قربانی افغانستانی‌ها شوند. «فاطمه» در تبیین این مسئله بر حس تنفر خود تأکید می‌کند و می‌گوید که احتمال آن وجود دارد که وی نیز یکی از قربانیان تجاوز افغانستانی‌ها شود: «بیشتر از هر چیزی حس تنفر به من دست می‌ده. وقتی که برای دیگران اتفاق می‌افته، مسلماً منم یه ایرانی‌ام، منم یه دختر ایرانی‌ام. همون‌جوری که برای امثال من اتفاق افتاده، می‌تونه برای منم اتفاق بیفته.»

به همین دلیل، گروهی از مشارکت‌کنندگان (به‌ویژه پسران) این گرایش را پیدا می‌کنند که به شدیدترین شکل ممکن به مقابله با افغانستانی‌ها برخیزند. به نظر آن‌ها، افغانستانی‌ها را باید به هر شیوه‌ای از بین برد و در این راه هیچ رحم و شفقتی نشان نداد؛ برای مثال، «سمیرا» از گرایش خود به اعدام آن‌ها می‌گوید: «درسته نمی‌شه کاری‌شون کرد، ولی من اگر بودم یه... چه جور بگم، یه بار، دو بار، پنج بار، ده بار، هرچقدر لازم بود {اعدام می‌کردم}، سر همین افغانستان به‌خاطر کشتن یه آدم متجاوز قاچاقچی میاد به من حمله می‌کنه؟! یا مثلاً سازمان ملل متحد این همه آدم داره کشته می‌شه، داره چیکار می‌کنه؟»

در هر صورت، هرچند پیش‌فرض‌های مشارکت‌کنندگان مبنی بر متجاوزبودن افغانستانی‌ها تا حدی زیر سؤال می‌رود، مواجهه با موقعیت و قوی‌بودن پیش‌فرض‌ها و ذهنیت برساخت‌شده، بازاندیشی‌های صورت گرفته را از بین می‌برد. در واقع، با شکست بازاندیشی‌ها، عواطف منفی بار دیگر تقویت می‌شود و ترس از تجاوز و تنفر در مشارکت‌کنندگان افزایش می‌یابد. در این راستا، عواطف خشن افراد نیز گسترش پیدا می‌کند.

مدل پارادایمی

مدل پارادایمی تحقیق، نشانگر جریان فرایندها و فعالیت‌هایی است که در بستر مطالعه اتفاق افتاده است. این مدل پنج قسمت دارد، شامل شرایط علی، شرایط زمینه‌ای، شرایط مداخله‌گر، راهبردها و پیامدها. در میانه مدل نیز پدیده‌ای مرکزی قرار گرفته است که فعالیت‌ها حول آن شکل می‌گیرد. جریان فرایندها و فعالیت‌هایی که در بستر این پژوهش اتفاق افتاده است، نشان می‌دهد که پدیده مرکزی در پژوهش حاضر، «فویبای تجاوز و حمله» بوده است. در واقع، آنچه مشارکت‌کنندگان با آن برخورد می‌کنند و به صورت ذهنی و عینی درگیر آن می‌شوند، مواجهه، ترس و فویبای آن‌ها از تجاوز و حمله افغانستانی‌ها به آن‌هاست. در نتیجه، مشارکت‌کنندگان تلاش کرده‌اند تا به این پدیده واکنش نشان دهند و راهبردهایی برای مقابله با آن طراحی کنند. در ادامه، مدل پارادایمی به‌طور دقیق‌تر بررسی می‌شود.



شکل ۱. مدل پارادایمی پژوهش

الف) شرایط علی

شرایط علی مدل پارادایمی پژوهش حاضر، به صورت موردی بدین شکل است: ۱. جامعه‌پذیری افغانستانی‌هراسانه، ۲. زندگی مجردی، ۳. آزارهای کلامی و غیرکلامی، ۴. برساخت رسانه‌ای افغانستانی‌هراسی و ۵. روایت‌های تجاوز خشن. شرایط علی در اصل سبب بروز پدیده می‌شوند. پدیده تحقیق در این پژوهش، فویبای تجاوز و حمله بوده است، اما ریشه اصلی بروز این پدیده، همان عوامل ذکر شده در شرایط علی تحقیق است. براساس مواردی که در شرایط علی ذکر شده، عوامل اجتماعی به شکل‌گیری چنین ذهنیتی منجر شده است.

اولین شرط علی برای فویبای تجاوز و حمله، تمایل به برداشت ذهنی است که با نحوه جامعه‌پذیری ایرانی‌ها ارتباط دارد. مشارکت‌کنندگان تحقیق، از زمان کودکی با روایت‌ها و داستان‌های افغانستانی‌هراسانه جامعه‌پذیر شده‌اند و ذهنیت آن‌ها از افغانستانی‌ها، به‌عنوان افرادی خشن و متجاوز شکل گرفته است. دومین شرط علی در این زمینه، زندگی مجردی افغانستانی‌ها در ایران است. مشارکت‌کنندگان معتقدند که از یک‌سو به‌دلیل فرهنگ سنتی و مردسالارانه افغانستانی‌ها و از سوی دیگر به‌دلیل صعب‌العبور بودن مسیر غیرقانونی مرزی بین ایران و افغانستان، زنان افغانستانی نمی‌توانند از مرز عبور کنند و بیشتر، مرد افغانستانی وارد ایران می‌شوند. به بیان دیگر، نه تنها مردان مجرد وارد ایران می‌شوند، بلکه مردان متأهلی نیز که وارد می‌شوند، نمی‌توانند زنان خود را وارد ایران کنند. به همین دلیل، مجبور می‌شوند که در ایران در خانه‌های مجردی گروهی زندگی کنند. در نتیجه، میل جنسی آنان ارضا نمی‌شود و غریزه جنسی به آن‌ها فشار می‌آورد و در پی آن، به زنان ایرانی تجاوز می‌کنند. شایان ذکر است که این نتیجه‌گیری، خود تابع مثبتی از جامعه‌پذیری افغانستانی‌هراسانه مشارکت‌کنندگان است.

آزارهای کلامی و غیرکلامی، سومین شرط علی به‌وجودآورنده فویبای تجاوز و حمله است. با ذهنیت افغانستانی‌هراسانه و ارزیابی شناختی منفی از زندگی مجردی آن‌ها، مشارکت‌کنندگان آزارهای کلامی و غیرکلامی افغانستانی‌ها را نیز دلیلی برای ترس و فویبای خود می‌دانند. این فرایند، ذهنیت آن‌ها را از تجاوزگری و حمله افغانستانی‌ها تقویت و تشدید می‌کند، اما علاوه بر این سه شرط - که تأثیر زیادی در ایجاد فویبای تجاوز در مشارکت‌کنندگان داشته است - برساخت رسانه‌ای تجاوز و حمله به‌عنوان شرط چهارم، تأثیر بسیار بیشتری داشته است. مشارکت‌کنندگان، مصرف رسانه‌ای بسیار زیادی دارند. آن‌ها به‌طور معمول و پیوسته، کلیپ‌ها و فیلم‌هایی را مشاهده می‌کنند که در آن‌ها، افغانستانی‌ها به‌طور بسیار خشنی به دختران ایرانی تجاوز می‌کنند. در واقع، ساختار و محتوای کلیپ‌ها و فیلم‌هایی که آن‌ها می‌بینند، به اندازه‌ای خشن، دردناک و غیرانسانی است که در آن‌ها ترسی هستی‌شناختی ایجاد می‌کند و امنیت هستی‌شناختی آن‌ها را از بین می‌برد. بدین طریق، فویبای تجاوز و حمله به آن‌ها از طریق مصرف رسانه‌ای برساخت می‌شود. در واقع، از این مسیر، پدیده مرکزی تحقیق به‌طور پیوسته، تقویت و امنیت هستی‌شناختی آن‌ها تهدید می‌شود. در این میان، روایت‌های افغانستانی‌هراسانه هم این مسئله را تشدید می‌کنند. در واقع، علاوه بر جامعه‌پذیری افغانستانی‌هراسانه، ارزیابی‌های شناختی منفی از زندگی مجردی، آزارهای کلامی و غیرکلامی و برساخت رسانه‌ای افغانستانی‌هراسی، روایت‌های تجاوز و حمله افغانستانی‌ها به

ایرانی‌ها نیز - که در میان خانواده‌ها، اطرافیان، دوستان و... ترویج و هم‌رسان می‌شود - بسیار در این زمینه نقش پررنگی دارند. در واقع، این روایت‌ها ذهنیت مشارکت‌کنندگان را به‌طور روزافزون درباره‌ی تجاوز و حمله‌ی افغانستانی‌ها منفی‌تر می‌کند و ارزیابی‌های شناختی منفی را تقویت می‌سازد. به بیان دیگر، این روایت‌ها، سازوکار عملی مانند برساخت رسانه‌ای افغانستانی‌هراسی دارند و امنیت هستی‌شناختی مشارکت‌کنندگان را از بین می‌برند. در این مسیر، ذهنیت آن‌ها با تأثیرپذیری از روایت‌های تجاوز و حمله‌ی افغانستانی‌ها برساخت می‌شود و افغانستانی‌ها را به‌عنوان متجاوزان شناسایی می‌کنند. در مجموع، این پنج شرط علی موجب می‌شود که مشارکت‌کنندگان، افغانستانی‌ها را به‌عنوان مهاجم و تجاوزگر بشناسند و همیشه از مواجهه با آن‌ها در محیط‌های مختلف احساس ترس و فوبیا داشته باشند.

ب) شرایط زمینه‌ای

شرایط زمینه‌ای مدل پارادایمی پژوهش به‌صورت موردی بدین‌شکل است: ۱. سبک زندگی مجرمانه، ۲. چرخه‌ی جرم و تجاوز، ۳. زن ایرانی به‌مثابه‌ی کالای جنسی، ۴. فوبیای تجاوز گروهی، ۵. سرمایه‌ی اجتماعی منفی جرم‌خیز، ۶. شناسایی داعش‌گونه و ۷. نداشتن مشاهده‌ی فردی. شرایط زمینه‌ای، بافت و بستری است که راهبردهای تحقیق در آن به وقوع می‌پیوندد. در واقع، این شرایط، شرایط خاص و ویژه‌ای است که با راهبردهای مشارکت‌کنندگان ارتباط دارد.

اولین شرط زمینه‌ای که راهبردهای تحقیق در آن به‌وقوع پیوسته است، سبک زندگی مجرمانه‌ی افغانستانی‌هاست. در واقع، مشارکت‌کنندگان معتقدند که سبک زندگی مجرمانه‌ی افغانستانی‌ها، جزئی از بافت و بستر زندگی آن‌هاست. آن‌ها به این مسئله عادت کرده‌اند و قسمتی از زیست‌جهان فرهنگی آن‌ها شده است. این وضعیت، از یک‌سو پدیده‌ی مرکزی (فوبیای تجاوز و حمله) را تشدید می‌کند و از سوی دیگر به اتخاذ راهبردهای منفی (ترویج افغانستانی‌هراسی، سرزنش اجتماع، تحمل اجباری شرایط و تنفر ترس‌آلود) منجر می‌شود.

در این میان، چرخه‌ی جرم و تجاوز نیز سازوکار و اثرگذاری یکسانی با سبک زندگی مجرمانه دارد. مشارکت‌کنندگان معتقدند که افغانستانی‌ها به‌صورت غیرقانونی وارد کشور می‌شوند، حضور غیرقانونی‌شان را ادامه می‌دهند و با فرهنگ و سبک زندگی مجرمانه‌ی خود، جرائم و تجاوزهای زیادی را در ایران مرتکب می‌شوند، اما از آنجاکه ورود و حضورشان غیرقانونی بوده است و هیچ نشانه‌ی هویتی از خود ندارند، بعد از اعمال مجرمانه، شهر و کشور را ترک می‌کنند و بدین‌طریق چرخه‌ی جرم

و تجاوز را اجرا می‌کنند. بدین طریق، با مشاهده این فرایند، نه تنها فویبای مشارکت‌کنندگان از تجاوز و حمله آن‌ها بیشتر می‌شود، بلکه راهبردهای منفی (ترویج افغانستانی‌هراسی، سرزنش اجتماع، تحمل اجباری شرایط و تنفر ترس‌آلود) نیز در آن‌ها پدید می‌آورد.

در این میان، مشارکت‌کنندگان معتقدند که افغانستانی‌ها سبک زندگی مردسالارانه و سستی‌ای دارند که براساس آن به شدت زن‌ستیز هستند. در کنار این عامل، فویبای تجاوز گروهی نیز قرار می‌گیرد؛ زیرا حساسیت مشارکت‌کنندگان به تجاوز گروهی به طور کلی بالاست و همواره از این مسئله فویبای خاصی دارند. به همین دلیل، این شرایط سبب شده است که مشارکت‌کنندگان فویبای تجاوز و حمله را به شدت احساس کنند و پدیده مرکزی تحقیق تقویت شود. برای پاسخ به این شرایط پیش‌آمده، آن‌ها مانند شرایط قبلی، راهبردهایی منفی (ترویج افغانستانی‌هراسی، سرزنش اجتماع، تحمل اجباری شرایط و تنفر ترس‌آلود) در پیش گرفته‌اند.

به نظر مشارکت‌کنندگان، افغانستانی‌ها سرمایه اجتماعی درون‌گروهی منفی بالایی دارند که از آن در جهت پیشبرد اهداف و منافع شخصی خودشان استفاده می‌کنند؛ به گونه‌ای که سرمایه اجتماعی منفی آن‌ها، در جهت فعالیت‌های مجرمانه و سازمان‌یافته به کار می‌رود. علاوه بر آن، مشارکت‌کنندگان پیوند نزدیکی بین داعش و افغانستانی‌ها برقرار می‌کنند و دیگری خطرزای آنان تلقی می‌شوند. به همین دلیل، فویبای تجاوز و حمله در آن‌ها تقویت و تشدید می‌شود و راهبردهای منفی آنان (ترویج افغانستانی‌هراسی، سرزنش اجتماع، تحمل اجباری شرایط و تنفر ترس‌آلود) افزایش می‌یابد.

در این میان، اتفاقی بسیار خاص در زمینه و بافت تحقیق می‌افتد. هرچند چنانکه بیان شد، مشارکت‌کنندگان تحقیق، براساس ارزیابی‌های شناختی منفی از زندگی مجردی، جامعه‌پذیری افغانستانی‌هراسانه، برساخت رسانه‌ای افغانستانی‌هراسانه و... ذهنیتی منفی از افغانستانی‌ها دارند، تقریباً به طور کامل، موردی خاص مبتنی بر تجاوز، قتل، دزدی و... در میان افغانستانی‌های اطراف خود یا به صورت کلی در محله یا منطقه‌ای که می‌زیسته‌اند، مشاهده نکرده‌اند. در واقع، آن‌ها به صورت فردی و براساس تجارب زیسته خود، موردی از فعالیت‌های مجرمانه افغانستانی‌ها ندیده‌اند. این مسئله موجب می‌شود که مشارکت‌کنندگان در ارزیابی‌های شناختی منفی خود تجدیدنظر و بازاندیشی کنند. هرچند این بازاندیشی آن‌ها در مواجهه بعدی از بین می‌رود، همین مسئله، به تخفیف و کاستن از فویبای تجاوز و حمله منجر می‌شود و راهبردی مثبت (سرزنش خود) را تقویت می‌کند.

پ) شرایط مداخله‌گر

شرایط مداخله‌گر شامل موارد زیر است: ۱. قوانین دست‌وپاگیر، ۲. نبود نظارت قانونی، ۳. پلیس ناکارآمد و ۴. حافظه جمعی منفی. این شرایط گسترده‌تر و کلان‌تر (گسترده‌تر از شرایط زمینه‌ای) است که راهبردها در آن به‌وقوع می‌پیوندند. درواقع، این شرایط به نیروهای کلان‌تری مرتبط است که بر راهبردهای مشارکت‌کنندگان اثر می‌گذارد. به بیانی دیگر، برخلاف شرایط زمینه‌ای، شرایطی خاص و ویژه نیستند؛ بلکه از شمولیت و انتزاع بیشتری برخوردارند که پدیده اصلی را تشدید می‌کنند یا کمرنگ می‌سازند.

به‌طورکلی، سه شرط اول، درباره ناکارآمدی و نبود کارکرد مثبت نیروهای نظارتی و حاکمیتی است. مشارکت‌کنندگان تحقیق معتقدند که نیروهای نظارتی، وظیفه خود را مبنی بر نظارت و اعمال قانون انجام نمی‌دهند. به نظر آن‌ها، نهادهای نظارتی اقدامات لازم و کافی را برای برخورد با افغانستانی‌های مجرم در پیش نمی‌گیرند. چنین شرایطی، مشارکت‌کنندگان را به این نتیجه می‌رساند که درمقابل افغانستانی‌ها و فعالیت‌های مجرمانه آن‌ها هیچ پناهگاه و حاشیه امنی ندارند و به همین خاطر، امنیت هستی‌شناختی خود را از دست می‌دهند. درنتیجه این احساس، ترس و فویبای آنان از تجاوز و حمله افغانستانی‌ها تشدید می‌شود و به‌دنبال آن راهبردهایی منفی (ترویج افغانستانی‌هراسی، سرزنش اجتماع، تحمل اجباری شرایط و تنفر ترس‌آلود) برمی‌گزینند.

علاوه بر ناکارآمدی نهادهای نظارتی و حاکمیتی، عامل اجتماعی دیگری نیز بر پدیده مرکزی و راهبردهای مشارکت‌کنندگان تأثیر می‌گذارد که فراتر از شرایط زمینه‌ای، مربوط به نیروهای سیاسی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی کلان جامعه ایران است. این عامل اجتماعی، حافظه جمعی منفی ایرانی‌ها از افغانستانی‌هاست. درواقع، مشارکت‌کنندگان تحقیق معتقدند که افغانستانی‌ها از دیرباز با ایران مشکلات تاریخی، سیاسی و فرهنگی داشته‌اند. به نظر آنان، افغانستانی‌ها طی تاریخ به ایران حمله کرده‌اند و در مقاطعی سبب پسرفت اجتماعی و فرهنگی کشور شده‌اند. همچنین فرهنگ مردسالارانه و سنتی همراه با «خوی تهاجمی» آن‌ها، به فرهنگ و تاریخ تمدن ایرانی آسیب رسانده است. چنین شرایطی مانند شروط مداخله‌گر قبلی، پدیده مرکزی تحقیق را تشدید می‌کند و فویبای تجاوز و حمله را در ذهن مشارکت‌کنندگان برجسته‌تر می‌کند. علاوه بر آن، این وضعیت به راهبردهای منفی (ترویج افغانستانی‌هراسی، سرزنش اجتماع، تحمل اجباری شرایط و تنفر ترس‌آلود) ختم می‌شود.

ت) راهبردها

راهبردهای مشارکت‌کنندگان در پژوهش حاضر، با تأثیرپذیری از شرایط مداخله‌گر و شرایط زمینه‌ای بدین شکل است: ۱. ترویج افغانی‌هراسی، ۲. سرزنش اجتماع، ۳. سرزنش خود، ۴. تحمل اجباری شرایط و ۵. تنفر ترس‌آلود. راهبردها کنش‌هایی هستند که مشارکت‌کنندگان در پاسخ به پدیده و با تأثیرپذیری از شرایط زمینه‌ای و شرایط مداخله‌گر انجام می‌دهند. راهبردهای مشارکت‌کنندگان در این مقوله تحقیق را می‌توان در دو دسته جای داد: منفی و مثبت. در این میان، چهار راهبرد ترویج افغانستانی‌هراسی، سرزنش اجتماع، تحمل اجباری شرایط و تنفر ترس‌آلود، راهبردهای منفی هستند و فقط راهبرد سرزنش خود مثبت است. مشارکت‌کنندگان تحقیق، در واکنش به پدیده مرکزی که فویبای تجاوز و حمله بوده است و با تأثیرپذیری از شرایط مداخله‌گر و زمینه‌ای، به‌طور گسترده و غالب از راهبردهای منفی استفاده کرده‌اند. آن‌ها در وهله اول، با تأثیرپذیری از ارزیابی‌های منفی از پدیده مرکزی و نیز شرایط مداخله‌گر و زمینه‌ای، افغانستانی‌هراسی را ترویج می‌دهند.

آن‌ها همچنین برای کاستن خشم خود، به سرزنش قربانیان می‌پردازند. از دیدگاه آنان، اشتباه قربانیان در اعتماد به افغانستانی‌ها چنین وضعیتی را برای آنان رقم زده است. به بیان دیگر، آن‌ها قربانیان را نیز مقصر می‌شمارند؛ زیرا به نظر آن‌ها هم اجتماع و هم قربانیان (ساختار و عاملیت) در به‌وجود آمدن چنین وضعیتی نقش داشته‌اند، اما در هر صورت، با وجود تحمل فشارهای عاطفی سنگین، زورمندمداری افغانستانی‌ها را تحمل می‌کنند و به‌اجبار با آن کنار می‌آیند. این شرایط، آن‌ها را به وضعیت تنفر ترس‌آلود می‌رساند. آنان با مشاهده شرایط حاضر و ناتوانی در انجام‌دادن کنش‌های مؤثر، نفرت شدیدی از افغانستانی‌ها پیدا می‌کنند، اما این حس نفرت، با ترسی مبهم آمیخته است.

اما تنها راهبرد مثبت مشارکت‌کنندگان در قبال پدیده مرکزی و شرایط مداخله‌گر و زمینه‌ای، سرزنش خود است. در واقع، این راهبرد، تنها در پاسخ به یکی از شروط زمینه‌ای (نداشتن مشاهده فردی) به‌وقوع پیوسته است. با نداشتن مشاهده فردی فعالیت‌های مجرمانه از سوی افغانستانی‌ها، جامعه‌پذیری افغانستانی‌ستیز، حافظه جمعی منفی، برساخت رسانه‌ای افغانستانی‌هراسی، روایت‌های افغانستانی‌هراسی و... به چالش کشیده می‌شوند و در پی آن، مشارکت‌کنندگان از احساسات منفی خود پشیمان می‌شوند. در واقع، با ایجاد تردید در پیش‌فرض‌های آن‌ها، بازاندیشی مشارکت‌کنندگان درباره عواطف منفی‌شان برجسته می‌شود.

ج) پیامدها

پیامدهای به‌کارگیری راهبردهای مشارکت‌کنندگان در پژوهش حاضر، تمایل به کشتار جمعی و بازگشت عواطف منفی هستند. پیامدها، نتایج راهبردهایی هستند که کنشگران آن‌ها را در مواجهه با پدیده مرکزی و شرایط زمینه‌ای و مداخله‌گر اتخاذ می‌کنند و به شکل مثبت، منفی یا خنثی بیان می‌شوند. پیامدهای این مقوله هسته، منفی است. در واقع، هرچند راهبردهای مشارکت‌کنندگان منفی و مثبت بوده‌اند، به‌کارگیری راهبردهای منفی و مثبت، در هر صورت برای آن‌ها پیامدهای منفی داشته است.

اولین پیامد منفی ایجادشده برای مشارکت‌کنندگان، تمایل به کشتار جمعی افغانستانی‌هاست. این پیامد بیشتر برای پسران به‌وجود آمده است. در واقع، نتیجه و پیامد کاربرد راهبردهای منفی (ترویج افغانستانی‌هراسی، سرزنش اجتماع، تحمل اجباری شرایط و تنفر ترس‌آلود)، ناامیدی آن‌ها از طرد و مقابله با افغانستانی‌ها بوده است. به همین دلیل، گرایش شدیدی در آن‌ها برای نابودی کل افغانستانی‌ها شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، وقتی راهبردهای آن‌ها همچنان فویبای تجاوز و حمله را بهبود نمی‌بخشد و حتی این فویبای بازتولید می‌شود، آن‌ها خشن‌ترین گرایش ممکن را - که حذف حداکثری است - انتخاب می‌کنند.

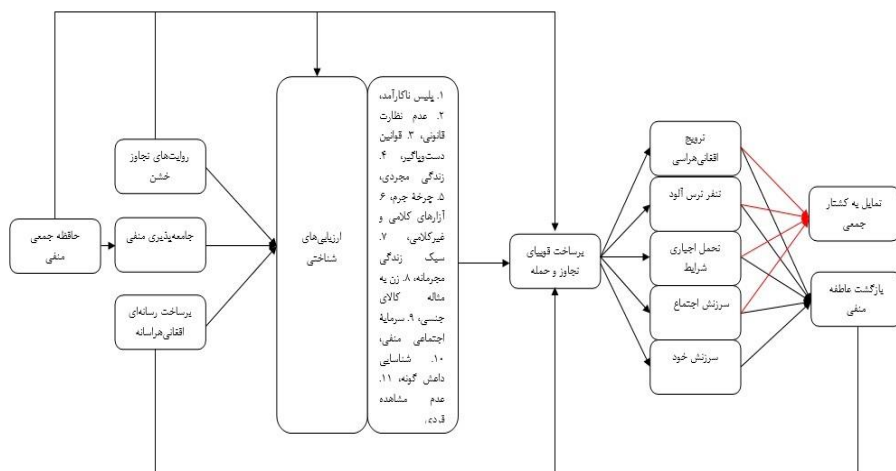
تنها راهبرد مثبت مشارکت‌کنندگان که بازاندیشی در عواطف منفی و اتخاذ عواطف مثبت است، پیامدی منفی داشته است. در واقع، هنگامی که مشارکت‌کنندگان با مشاهده‌نکردن فعالیت‌های مجرمانه و تطابق‌نداشتن ساختار ذهنی با ساختار عینی‌شان، عواطف منفی خود را بازاندیشی کردند و به جای آن عواطف مثبت را برگزیدند، دوباره ساختار ذهنی بر ساختار عینی غلبه یافت. بدین‌صورت که با گذر از موقعیت عینی و مشاهده‌نکردن فعالیت‌های مجرمانه، بازاندیشی در افراد اتفاق می‌افتاد، اما این بازاندیشی در وهله اول در اجتماع ساختاریافته دوستان افغانستانی‌هراس از هم می‌پاشید. در وهله دوم و در مواجهه بعدی با افغانستانی‌ها در موقعیت، فرایند بازاندیشی از عمل بازمی‌ایستاد و عواطف منفی بر فرد غلبه می‌یافت. به عبارت دیگر، عواطف مثبت و بازاندیشانه، به دلیل مواجهه فعال افراد با افغانستانی‌ها و زندگی در اجتماع و ساختار افغانستانی‌هراس، فرصت کافی برای «درپراختز ماندن» پیدا نمی‌کنند و نمی‌توانند چنانکه باید رشد کنند.

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، فرایندهای اجتماعی چگونگی شکل‌گیری عواطف منفی از جرائم منتسب به افغانستانی‌های مقیم شیراز بررسی شد. در این راستا، با استفاده از نظریهٔ زمینه‌ای و برای دستیابی به هدف پژوهش، داده‌های تحقیق بررسی شدند. یافته‌ها در قالب جدول مفاهیم و مدل پارادایمی ارائه و به‌طور مبسوط تشریح شد. در پژوهش حاضر، برای روشن‌شدن جریان و فرایند دقیق و جزئی تحقیق، به‌طورکلی، طرح‌واره با استفاده از فلش‌های یک‌سر و دوسر نشان داده شده است. فلش‌های یک‌سر نشانگر تأثیر علی و فلش‌های دوسر نشان‌دهندهٔ تأثیر رفت‌وبرگشتی و غیرخطی است. جهت مسیر و طی فرایند طرح‌واره از سمت چپ آغاز می‌شود و به‌سمت راست ادامه می‌یابد. توضیحات تکمیلی و جزئی طرح‌وارهٔ حاضر در پی می‌آید.

چنانکه در شکل ۲ مشاهده می‌شود، اولین جعبه در انتهای سمت چپ مدل با عنوان حافظهٔ جمعی منفی نمایان است. حافظهٔ جمعی منفی که شامل ذهنیت منفی تاریخی و فرهنگی از افغانستانی‌ها می‌شود، تأثیری مستقیم بر جامعه‌پذیری منفی افغانستانی‌ها دارد. جامعه‌پذیری منفی در نهایت به ارزیابی‌هایی شناختی در فرد منجر می‌شود که در جعبهٔ بزرگ روبه‌روی آن با یازده مورد مشخص شده است. در این میان، علاوه بر جامعه‌پذیری منفی، برساخت رسانه‌ای افغانستانی‌ها و روایت‌های تجاوز خشن نیز در ارزیابی‌های شناختی مشارکت‌کنندگان نقش داشته‌اند، اما محتوای اصلی ارزیابی‌های شناختی مشارکت‌کنندگان منفی است. به بیان دیگر، مشارکت‌کنندگان با تأثیرگرفتن از جامعه‌پذیری منفی افغانستانی‌ها، برساخت رسانه‌ای افغانستانی‌ها، روایت‌های تجاوز خشن و نیز حافظهٔ جمعی منفی (به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم) ارزیابی‌های شناختی اغلب منفی از فعالیت‌های افغانستانی‌ها داشته‌اند. این ارزیابی‌ها شامل سبک زندگی مجرمانهٔ افغانستانی‌ها، چرخهٔ جرم افغانستانی‌ها، سرمایهٔ اجتماعی منفی و... می‌شود. در این میان، تنها یک ارزیابی شناختی مثبت صورت گرفته است که مربوط به نداشتن مشاهدهٔ عینی و شخصی فعالیت‌های مجرمانهٔ افغانستانی‌هاست. به‌عبارت دیگر، این ارزیابی شناختی مثبت، مبتنی بر این واقعیت است که ناهمسانی شناختی عمیقی بین ساختار ذهنی منفی مشارکت‌کنندگان از افغانستانی‌ها و فعالیت‌های مجرمانهٔ آن‌ها با برساخت عینی تجربهٔ مشارکت‌کنندگان در برخورد با افغانستانی‌ها در موقعیت وجود دارد. این راهبرد مثبت، به کاهش فویبای تجاوز منجر می‌شود، اما از آنجاکه قدرت تأثیرگذاری چندانی ندارد، ساختار عاطفی منفی و

برساخت فویبای تجاوز و حمله به صورت کامل به وجود می‌آیند. در واقع، ارزیابی‌های شناختی منفی مشارکت‌کنندگان بسیار بیشتر و قوی‌تر از ارزیابی شناختی مثبت مشارکت‌کنندگان است. این ارزیابی‌های شناختی منفی به طور مستقیم بر شکل‌گیری و برساخت فویبای تجاوز و حمله تأثیرگذار بوده است. ارزیابی‌های شناختی منفی، فویبای تجاوز و حمله را تشدید می‌کند و ارزیابی شناختی مثبت نداشتن مشاهده فردی فویبای تجاوز را تخفیف و کاهش می‌دهند. در این میان، علاوه بر ارزیابی‌های شناختی اغلب منفی - که تأثیر مستقیمی در برساخت فویبای تجاوز و حمله داشته است - برساخت رسانه‌ای افغانستانی‌هراسانه و روایت‌های تجاوز خشن هم به صورت مستقیم در برساخت این فویبای تأثیر مستقیم داشته‌اند.



شکل ۲. طرح‌واره نظری مستخرج از مقوله هسته پژوهش

در هر صورت، با برساخت فویبای تجاوز و حمله، مشارکت‌کنندگان پنج پاسخ به این شرایط جدید ارائه کردند. از میان این پنج پاسخ، سرزنش اجتماع، تحمل اجباری شرایط، تنفر ترس‌آلود و ترویج افغانستانی‌هراسی، پاسخ‌های منفی و راهبرد سرزنش خود پاسخی مثبت بوده است. هر دو دسته راهبردها برای از بین بردن یا تخفیف احساس فویبای تجاوز و حمله به کار می‌روند، اما نتایج آن‌ها مثبت نبوده است؛ زیرا نه تنها برساخت فویبای تجاوز و حمله کاسته نشده است، بلکه تا حد زیادی به عواطف منفی حذف دسته‌جمعی تبدیل شده است. از سوی دیگر، راهبرد مثبت نیز با به نتیجه نرسیدن بازاندیشی، به بازگشت عواطف منفی منجر می‌شود. در واقع، چنانکه ذکر شد،

بازاندیشی مثبت چنانکه باید تقویت نشد و در مواجهه با واقعیت و شبکه‌های افغانستانی‌هراس (ساختار و شبکه کلی عاطفی) ازهم‌گسیخته شد. در نتیجه، بازگشت عواطف منفی، به گسترش و افزایش برساخت فویبای تجاوز و حمله منجر می‌شود.

در چنین فضایی می‌توان ریشه‌های اجتماعی برساخت دیگری‌هراسی و بیگانه‌هراسی به‌طور کلی و مهاجرهراسی را به‌طور ویژه دید. چنانکه استنلی کوهن (۱۹۷۲) شکل‌گیری هراس اخلاقی و ریشه‌های شکل‌گیری «شیاطین قوم» را به‌لحاظ نظری کندوکاو کرده بود، این پژوهش به‌لحاظ تجربی این فرایند را در بستر و میدان تحقیق نشان داد. در واقع، این پژوهش به‌صورت عملی شیوه‌بازنمایی رسانه‌ای، روایت‌های دیگری‌ستیزانه و عوامل کلان اجتماعی دیگر را در شکل‌گیری عواطف منفی به مهاجران به نمایش گذاشت؛ به‌گونه‌ای که مفروضات ابتدایی و ساده‌انگارانه بسیاری از احزاب، سیاستمداران، ملی‌گرایان و... راست افراطی را به چالش کشیده است.

منابع

- جهان‌تیغ، حسنعلی (۱۳۹۳)، بررسی اثرات سکونت‌گزینی غیررسمی افغانه در روستاهای مرزی سیستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد در رشته جغرافیا، دانشگاه زابل، زابل.
- خدابخشی کولایی، آناهیتا؛ اشرفی، فاطمه و همتی‌منش، اسداله (۱۳۹۰)، «پرخاشگری در دانش‌آموزان افغانی مقیم ایران»، مجله تحقیقات علوم پزشکی زاهدان (طیب شرق)، شماره ۱۰: ۵۳.
- دهقان‌هامانی، مجید (۱۳۹۰)، بررسی فاصله روانی - اجتماعی بین مردم ایران و مهاجرین افغان و تأثیر آن بر جرائم ارتکابی افغان‌ها، پایان‌نامه کارشناسی ارشد در رشته حقوق، دانشگاه پیام‌نور واحد تهران، تهران.
- زندرضوی، سیامک و رحیمی‌پورنارکی، ناهید (۱۳۹۰)، «مقایسه وضعیت کودکان کارگر ایرانی و افغان در استان کرمان بر پایه چهار اصل پیمان‌نامه حقوق کودک (سه جامعه‌شناسی و دو راه‌حل)»، مجله مطالعات اجتماعی ایران، شماره ۱۳: ۷۲-۹۸.
- صادقی، فاطمه (۱۳۸۶)، «دولت ایران و مهاجرین افغان: تغییر سیاست و تحول هویت»، فصلنامه گفت‌وگو، شماره ۵۰: ۷-۲۲.
- سپهردوست، حمید (۱۳۹۱)، «تأثیر نیروی کار مهاجر بر بهره‌وری بخش مسکن ایران»، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی ایران، شماره ۵۰: ۱۳۹-۱۵۸.

- شاحمدی، فرامرز؛ شجاعی زاده، داوود و صادقی، رؤیا (۱۳۹۳)، «حمایت اجتماعی و عوامل مؤثر بر آن در مهاجران افغان شهرستان ساوجبلاغ»، *مجله تحقیقات نظام سلامت*، شماره ۱: ۱۰۶-۱۱۳.
- کیانپور، مسعود (۱۳۹۱)، «تجارب مدیریت احساسات در نظام مراقبت‌های پزشکی، (مطالعه موردی شهر تورنتو)»، *مجله جامعه‌شناسی کاربردی*، سال بیست‌وسوم، شماره ۴: ۲۵-۵۲.
- موسوی، سیدمهدی (۱۳۹۱)، پژوهشی در دلایل عدم اظهار هویت افغانستانی، نمونه موردی: نسل دوم مهاجران افغانستانی در مشهد، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد در رشته جامعه‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد.
- مؤمن هروی، منصوره؛ راستی، سیما؛ وکیلی، زری‌چهره؛ مروجی، علی‌رضا و حسینی، فضا (۱۳۹۲)، «بررسی شیوع انگل‌های روده‌ای در کودکان افغانستانی مدارس ابتدایی و راهنمایی مقیم کاشان سال ۹۰»، *فصلنامه میکروبیولوژی پزشکی ایران*، سال هفتم، شماره ۲۳: ۴۶-۵۲.
- میرزایی، طاهره؛ فراهانی، محمدنقی و حسینی، جعفر (۱۳۹۳)، «بررسی رابطه عواطف و وجدان با قضاوت اخلاقی»، *مجله روان‌شناسی شناختی*، سال دوم، شماره ۲: ۲۷-۳۶.
- نامداری علی‌آبادی، فیروزه (۱۳۹۲)، *تحلیل انتقادی متون مربوط به مهاجران افغان در رسانه‌های فارسی‌زبان*، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد در رشته زبان‌شناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان.
- یوسفی، علی؛ موسوی، سیدمهدی و حسینی، آمنه‌سادات (۱۳۹۲)، «شبکه اجتماعی مهاجران افغانستانی در مشهد (مورد پژوهش: مهاجران ساکن شهرک گلشهر)»، *مسائل اجتماعی ایران (دانشگاه خوارزمی)*، سال چهارم، شماره ۱: ۲۱۳-۲۳۹.
- Abbasi-Shavazi, M. J., Hugo, G., Sadeghi, R. and Mahmoudian, H. (2015), "Immigrant-native fertility differentials: The Afghans in Iran", *Asian and Pacific Migration Journal*, No 24(3): 273-297.
- Bayly, M. (2014), "Imperial ontological (in)security: 'Buffer states', International Relations and the case of Anglo-Afghan relations, 1808-1878", *European Journal of International Relations*, No 20(4), doi: 10.1177/1354066114557569.
- Creswell, J. (2007), *Qualitative Inquiry & Research Design*, (2nd ed), California: Sage Publication.
- Dow, H. (2011), "An Overview of Stressors Faced by Immigrants and Refugees: A Guide for Mental Health Practitioners", *Home Health Care Management Practice*, No 23(3): 210-217.
- Gallup 2015 Global Emotions Reports (2015), *Latin Americans Lead World in Emotions*, By Jon Clifton, Washington, D.C. August 27, Cited in: <http://goo.gl/4qbN0h>
- Lipson, J. and Omidian, P. (1997), "Afghan Refugee Issues in the U.S. Social Environment", *Western Journal of Nursing Research*, No 19(1): 110-126.
- Mauthner, N. and Doucet, A. (2003), "Reflexive Accounts and Accounts of Reflexivity in Qualitative Data Analysis", *Sociology*, No 3(37): 413-431.

- Neuman, L. (2006), **Social Research Methods: Quantitative and Qualitative Approaches**, (4th ed.), London: Allyn and Bacon.
- Patton, M. (2001), **Qualitative Research & Evaluation Methods**, London: Sage Publications.
- Raj, A. and Gomez, C. and Silverman, J. (2011), “Multisectorial Afghan Perspectives on Girl Child Marriage, Foundations for Change Do Exist in Afghanistan”, **Violence Against Women**, No 20(12): 1489–1505.
- Ross-Sheriff, F. (2006), “Afghan Women in Exile and Repatriation Passive Victims or Social Actors”, **Affilia**, No 21(2): 206–219.
- Stanski, K. (2009), “So These Folks are Aggressive’: An Orientalist Reading of Afghan Warlords”, **Security Dialogue**, No 40(1): 73–94.
- Turner, J. (2003), **Structure of Sociological Theory**, New York: Wadsworth Publication.
- Vervliet, M., Vanobbergen, B., Broekaert, E. and Derluyn, I. (2014), “The aspirations of Afghan Unaccompanied Refugee Minors before Departure and on Arrival in the Host Country”, **Childhood**, No. 22(3): 330–345.
- Yoo, E. and Jeong-Woo, K. (2014), “Love Thy Neighbor: Explaining Asylum Seeking and Hosting, 1982–2008”, **International Journal of Comparative Sociology**, No 55(1): 45-72.